



کتاب نامه

اسفند ماه ۱۴۰۰ • شماره ۵

ویژه نامه تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب «حوض خون»



باید این رویدادها تحلیل شود

از جمله ی کارهایی که باید درباره دوران دفاع مقدس صورت بگیرد، تحلیل ها و استنتاجهای جامعه شناختی و روان شناختی روی این خاطره نویسی ها براساس حضور عنصر پُردرت دین است؛ این خیلی چیز مهمی است. چرا این رابعضی ها میخوانند دیده بگیرند؟

مثلاً خدماتی که در اطراف دفاع مقدس انجام گرفته. یکی از چیزهایی که حالا من دقیق نمیتوانم اذعان کنم اما به نظر من شاید بشود گفت جزو اختصاصات کشور ما و جنگ ما است، این خدماتی است که در خانه ها و در مراکز زنانه و مردمی و مانند اینها انجام گرفته. فرض کنید در خانه هایی غذا درست کردند، کمپوت درست کردند، امکانات آذوقه های جنگی فراهم کردند، نان پختند و فرستادند؛ اینها چیزهای عجیب و غریبی است؛ این مردها و این زنها با چه انگیزه هایی، با چه همتی این کار را کردند؟ من اخیراً یک کتابی خواندم به نام حوض خون - البته من در هواز دیده بودم؛ خودم مشاهده کردم آنجایی را که لباسهای خونی رزمندگان را و ملحفه های خونی بیمارستان ها و رزمندگان را می شستند؛ [اینها را] دیدم - که این کتاب تفصیل این چیزها را نوشته؛ انسان واقعاً حیرت میکند؛ انسان شرمند می شود در مقابل این همه خدمتی که این بانوان انجام دادند در طول چند سال و چه زحماتی را متحمل شدند؛ اینها چیزهایی است که قابل ذکر کردن است.

رهبر انقلاب ۱۴۰۰/۰۷/۲۴

کتاب نامه

اسفند ماه ۱۴۰۰ | شماره ۵

ویژه نامه تقریظ
حضرت آیت الله العظمی خامنه ای
بر کتاب حوض خون

📌 کتاب نامه، یادبود مکتوبی است که دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای به شرکت کنندگان در مراسم رونمایی از تقریظ های رهبر انقلاب اسلامی بر کتاب ها اهدا می کند.

📍 اینستاگرام و شبکه های اجتماعی:

@khamenei_ir

☎ تلفن: ۰۲۱-۶۱۰۱۴۱۰۷

@ پست الکترونیک:

info@khamenei.ir

✉ پیامک: ۱۰۰۰۰۱۱۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی



دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

اندیمشک

نماد کامل گذشتن از خود برای حفظ مفهومی بزرگ‌تر

شب عملیات در نگاه زنان رخت‌شوی خانه، یعنی مجروح‌هایی که گروه‌گروه از بالگردها به بیمارستان منتقل می‌شدند و لباس‌های خونین و ملحفه‌ها و پتوهایی که کیسه‌کیسه به رخت‌شویی می‌آوردند: «موقع عملیات، لباس‌ها و پتوهای جبهه را با هلی‌کوپتر می‌آوردند. خیلی زیاد بودند. خانم‌ها صبح تا شب می‌ماندند و همه آن‌ها را می‌شستند. من هم مدام می‌رفتم. هرچند از دیدن لباس‌های خونی زیاد گریه می‌کردم، دیگری تابمی‌کردم. هر لحظه ناصرم را حس می‌کردم که نشسته روبه‌رویم، زُل زده به دست‌هایم و ساییدن لکه‌ها را نگاه می‌کند. گاهی جلوی گریه‌ام را می‌گرفتم تا بچه‌ام نبیند. ننه ابراهیم وسط شستن و صدای گریه خانم‌ها صدایش را بلند می‌کرد و می‌گفت: کربلا کربلا، ما داریم می‌آییم.» از میان روایت‌ها، تصویر اندیمشک سال‌های ملتهد جنگ به خوبی برای مخاطب ترسیم می‌شود و مخاطب اندیمشک نرفته‌ای که سنش نیز به روزهای جنگ قد نمی‌دهد، شهر اندیمشک و مردمانش را از میان خاطراتی که بوی باروت و خون و گوشت سوخته می‌دهند، می‌شناسد. از دل خاطرات زنان، «حوض خون» محله‌های اندیمشک را گز می‌کند و درهای تمام خانه‌ها را به روی رزمندگان گشاده می‌یابد. بوی آتش‌های ایستگاه‌های صلواتی در شامه‌اش می‌پیچد و از عطر نانی که زنان برای جبهه‌ها می‌پزند مست می‌شود. اندیمشکی که از میان خاطرات کتاب در ذهن مخاطب پدیدار می‌شود، نماد کامل گذشتن از خود برای حفظ مفهومی بزرگ‌تر است. ♦

همیشه همین‌طور بوده؛ در طول تاریخ همواره از میدان‌های جنگ بیشتر از پشت‌جبهه‌ها عکس و فیلم باقی مانده است. در این بین اما هستند کسانی که خلاف آمد عادت از زوایای دیگری به جنگ پرداخته‌اند و راویان ابعاد فراموش شده جبهه‌ها شده‌اند. و «حوض خون»، از همان کتاب‌هایی است که راوی به بخش‌های کمتر دیده‌شده دفاع مقدس پرداخته است. «حوض خون»، روایت‌زنانی است که در رخت‌شوی خانه بیمارستان اندیمشک فعالیت می‌کردند؛ زنانی که ابتدا در خانه‌هایشان پایگاه‌های کوچک و بزرگ رخت‌شویی برپا کرده بودند و ملحفه‌ها و پتوهای جبهه و بیمارستان‌های صحرائی را می‌شستند و بعدها که در مجاورت بیمارستان شهید کلانتری رخت‌شوی خانه راه افتاد، کار هر روزشان شد رفتن به رخت‌شویی و شستن لباس‌ها و ملحفه‌های جبهه. کتاب روایت همین زنان است؛ شصت و چهار روایت از شصت و چهار زن که هشت سال تمام با طلوع خورشید عازم رخت‌شویی می‌شدند و با طلوع ستاره‌ها به خانه باز می‌گشتند؛ زنانی که با تمام ویژگی‌های منحصر به خود در خستگی‌ناپذیری و از پای‌ننشستن اشتراک داشتند و هرچه از جنگ می‌گذشت، آن‌ها بیشتر و بیشتر شبیه یکدیگر می‌شدند. در این روایت‌ها، خبری از خاکریز و سنگر و کمین نیست، اما پر از نگرانی مادران و زنان است برای مردانی که پشت خاکریزها می‌جنگند. جنگ در نگاه این زنان به جز موشک‌هایی که خانه‌های شهرشان را به تلی از خاک بدل می‌کنند، ملحفه‌هایی است که رنگ حوض را به رنگ خون درمی‌آورند.

تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

بر کتاب حوض خون

بسم الله الرحمن الرحیم

اولین حساس، پس از خواندن بخش‌هایی از این کتاب، احساس شرم از بی عملی در مقایسه با مجاهدت این مجاهدان خاموش و بی‌ریا و گمنام بود. آنچه در این کتاب آمده بخش ناشناخته و ناگفته‌ئی از ماجرای عظیم دفاع مقدس است. باید از بانوی پرکار و صبور و خوش سلیقه‌ئی که این کار را به عهده گرفته و بخوبی از عهده برآمده است و نیز از مؤسسه‌ی جبهه‌ی فرهنگی عمیقاً تشکر شود.

مهرماه ۱۴۰۰

اولین احساس، پس از خواندن بخش‌هایی از این کتاب، احساس شرم از بی عملی در مقایسه با مجاهدت این مجاهدان خاموش و بی‌ریا و گمنام بود. آنچه در این کتاب آمده بخش ناشناخته و ناگفته‌ئی از ماجرای عظیم دفاع مقدس است. باید از بانوی پرکار و صبور و خوش سلیقه‌ئی که این کار را به عهده گرفته و بخوبی از عهده برآمده است و نیز از مؤسسه‌ی جبهه‌ی فرهنگی عمیقاً تشکر شود.

مهرماه ۱۴۰۰







نگاهی به کتاب «حوض خون» که مورد تحسین رهبرانقلاب قرار گرفت

اینجا سخن از زنان بی ادعاست

مقدمه

«اصلا به شهادت فکر نمی کردم!» این جمله یکی از روایان کتاب های دفاع مقدس است زمانی که خاطره نگار از او درباره شهادت پرسیده بود. تعمیرکار بوده و آچار به دست. جنگ هم که شروع شد آبرو و اعتبارش را گذاشت وسط و تعدادی از تعمیرکاران را جمع کرد و رفت خوزستان. حجم واقعیتهای به نام جنگ که سراو هوار شده بود آنقدر زیاد بود که به جز وظیفه اش که سرپا کردن دوباره ماشین های تیر و ترکش خورده بوده به «هیچ» چیز دیگر فکر نمی کرد و لو شهادت: «آنقدر کار سرم ریخته بود که فرصت فکر کردن به این چیزها را نداشتم!» او در پی وظیفه و تکلیفش بود حالا شاید به شهادت ختم شود یا نشود! این پاسخ یک نماد از فرهنگ عمومی است. نوعی از روحیه و فرهنگ در جامعه ای که زمانی با یک نباء عظیم روبرو شود، به جای جای خالی دادن و صحنه را ترک کردن در پی آن می گردد که ببیند وظیفه اش چیست. در پی آن است که ببیند در مقام یک فرد و یک شخص می تواند چه کاری انجام دهد و به چه میزان در این نباء عظیم سهمیم شود. از نگاه این نوع خاص از معرفت، ادای دین و تکلیف الهی می تواند مصادیق متعددی داشته باشد و سلاح در دست گرفتن یکی از این مصادیق است. حال اگر به هر دلیلی نتوان سلاح به دست گیرد «باید» در پی مصادیق دیگر بود

که تکلیف و وظیفه از انسان ساقط شدنی نیست. «حوض خون» و امثال این کتاب ها و اقدامات دقیقا در چنین نقطه ای معنا دار می شوند.

همه مسئولیم!

نگاهی که منجر به خلق واقعیتهای می شود که بعد از سال ها آن را در قالب کتاب «حوض خون» می بینیم، جهاد را لزوما منحصر به خط اول نبرد و توپ و تانک و هواپیما نمی داند. «حوض خون» جهاد و صحنه ادای تکلیف را عالم و دنیایی می بیند به بزرگی همه افراد جامعه ای که شانه زیر بار امانت و حقیقت داده اند. از نگاه معرفت منبعث از «حوض خون»، جامعه یک کلیت در هم بافته و زنده است که هر یک از اعضای آن وظایف و تکلیفی دارند که از جنس وظایف و تکلیف دیوان سالارانه دولتی و حکومتی نیست.

لاجرم رتق و فتق یک درگیری نظامی هم لزوما وظیفه نهادهای دیوان سالارانه نیست. «حوض خون» خود و سهم خود و توانایی خود را و وسع خود و بضاعت خود را مسئول می داند و شریک می داند در نباء عظیمی که در قالب جنگ تحمیلی و دفاع مقدس به جامعه و انقلاب وارد شده لاجرم هم خود را موظف به ورود به صحنه و عرصه می داند ولو آنکه در دورافتاده ترین نقاط



به احترام حوض خون بایستیم

دفاع مقدس یک لبه تیز در خط مقدم و وسط میدان داشت که همان حماسه جهاد و دفاع است. این لبه تیز اما حکم قله یک کوه یخ را دارد که از آب بیرون زده و دیده می شود. قله ای که روی یک بنیان محکم اجتماعی، فرهنگی و مردمی بنا شده و کمتر دیده می شود. آن قله و لبه تیز اگر قدرت دارد و برندگی، به پشتوانه آن بنای مستحکم اجتماعی و عقیدتی است که تامین قدرت می کند و «حوض خون» و حوض خون ها راوی بنای مستحکم این فرهنگند. بنیانی محکم، مرصوص و استوار که دست مردان را در خط مقدم نبرد پر کرده و قدرت خود را به رخ می کشد. انقلاب اسلامی در تاریخ پس از انقلاب هرگاه توانسته این بنیان مستحکم و ریشه دار فرهنگی را به خدمت بگیرد، لاجرم حجم انبوه مشکلات را هم پس زده و پیش رفته است.

«حوض خون» سند مکتوب یک نگاه است. نگاهی که روح الله خمینی (ره) از دریچه آن مردم خود را می دید و در ادامه هم جهان را. مبتنی بر همین نگاه هم این بنیان اجتماعی را دید و آن را به سمت انقلاب اسلامی دعوت کرد و موفق شد ریشه طاغوت را از این دیار بکند. جنگ تحمیلی گنجینه ای از دشمنان از این فرهنگ و یک نمونه مطالعاتی در دسترس برای بررسی و نظریه پردازی است. گنجینه ای که هنوز هم بسیاری از کنشگران انسانی آن در دسترس هستند. کنشگرانی مانند قهرمانان «حوض خون» اما در سهیم بودن در این گنجینه به اندازه مجاهدان خط مقدم سهیم اند. از این جهت، سخن گفتن و بزرگداشت نام و یاد این حماسه ها نه فقط یک موضوع متروکه تاریخی نیست بلکه الگویی برای حل مشکلات امروز هم محسوب می شود. باید به احترام قهرمانان، راویان و ثبت کنندگان «حوض خون»ها

ایستاد.

ایران باشد دور از خط مقدم نبرد و هیاهوی جنگ. مزار شهدایی که در تک به تک روستاهای این دیار، پرچم عزت و ایستادگی محسوب می شوند، گواه روشن این ادعاست و «حوض خون» سند مکتوب این فرهنگ!

همان چیزی بود که دشمن در نبرد تحمیلی ۸ ساله ای - که در قالب مترسکی به نام صدام علیه ایرانیان غلم کرد - اصلا روی حساب نکرده بود. همین فرهنگ هم بود که باعث شد جمهوری اسلامی توانایی مقاومت در برابر یک جنگ نابرابر را داشته باشد. روحیه و فرهنگی که مخصوص و خاص این جامعه است و جزو ویژگی های و توانایی های آن در زمانه بحران ها محسوب می شود و شناسنامه آن است: «یکی از چیزهایی که به نظر من جزو شاید بشود گفت - حالا من دقیق نمیتوانم ادعا کنم اما به نظرم میرسد - جزو اختصاصات کشور ما و جنگ ما است، این خدماتی است که توی خانه ها و توی مراکز زنانه و مردمی و اینها انجام گرفته. فرض کنید که در خانه هایی غذا درست کردند، کمپوت درست کردند، عرض کنم که امکانات آذوقه های جنگی فراهم کردند، نان پختند و فرستادند، اینها چیزهای عجیب و غریبی است، این مردها و این زنها با چه انگیزه هایی، با چه همتی این کار را کردند...؟ یا تشییع جنازه ها؛ یکی از چیزهای مغفولی که رویش توجه نشده تا حالا، باید حتماً توجه بشود، تشییع جنازه ی شهدا است در دوران جنگ، الان هم همین جور است... در دوران جنگ هر چند روز یکبار در این شهرها، در زنجان شما و جاهای دیگر همین طور تشییع جنازه های عظیمی راه می افتاد، مردم می آمدند، شعرا شعر میگفتند، نوحه درست میکردند، سینه میزدند، به نام شهدا، به یاد شهدا؛ اینها، اینها هیچ جا در دنیا نیست، اینها چیزهای عجیب و غریبی است، اینها به یاد ماندنی است، اینها را باید ثبت کرد، اینها را باید نگه داشت.»

به احترام حماسهٔ مهربانان سرزمین و دین و آیین

به مناسبت رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب اسلامی
بر کتاب حوض خون



• مقاله‌ای از آقای علیرضا مختاریپور قهرودی

شهرهای مختلف می‌باشد. و سپس به کتاب حوض خون اشاره و احساس شگفتی و احترام خود نسبت به خدماتی که این بانوان انجام داده و زحماتی که کشیده‌اند را بیان کرده‌اند. و البته حوزهٔ وسیع و گستردهٔ دفاع مقدس و ابعاد آن و نقش تمامی عناصر محتوایی و افشارگوناگون در این موضوع اقتضا دارد تا محقق و پژوهشگران نسبت به تحقیق همه‌جانبه در این خصوص همت کنند و مؤسسات پژوهشی و نیز مراکز اسنادی مرتبط با دفاع مقدس نیز از آنان پشتیبانی نمایند. در اینجا لازم است اشاره کنم به پژوهش ارزشمند و علمی‌ای که سرکار خانم دکتر سمیه سادات شفیعی با تحقیق مبسوطی که در حوزهٔ فعالیت‌های مشارکت اجتماعی زنان در طول سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، جستجوی اسنادی و مصاحبه با ۱۰۷ تن از بانوان صورت داده و نتایج آن در کتاب «بیستون عشق؛ مشارکت اجتماعی زنان در کمک‌رسانی به جبهه‌ها در جنگ عراق علیه ایران» توسط پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال اخیر منتشر شده است. در این کتاب به ابعاد مختلف فعالیت‌های زنان در کمک‌رسانی به جبهه‌ها اشاره شده و در بخش شست‌وشو و رفوگری لباس، پتو، ملافه به خاطرات مربوط به همین بانوانی که در کتاب حوض خون آمده، اشاره شده است.

پس از تهاجم و تجاوز رژیم بعث عراق به جمهوری اسلامی ایران، پیش و بیش از دیگر مناطق کشور، این استان خوزستان بود که مورد حملات هوایی و زمینی دشمن قرار گرفت و نخستین مقاومت‌های دفاعی نیز از سوی مردم غیور شهرهای این استان از جمله خرمشهر و آبادان و دزفول صورت گرفت. در آن ماه‌های اولیه که هنوز دستگاه‌های اجرایی و قوای نظامی کشور فاقد

کمتر محقق یا مورخ یا جامعه‌شناسی است که کوچک‌ترین تردیدی در احیا و ارتقای شخصیت زن در مکتب حیاتبخش اسلام، پس از قرن‌ها تبعیض و تحقیر در مکاتب سیاسی و نیز صورت تحریف‌شدهٔ ادیان پیشین داشته باشد. در مقاله‌ای که چندی پیش به مناسبت رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب اسلامی بر کتاب تنها گریه کن تنظیم و منتشر گردید دربارهٔ نقش برجستهٔ بانوان ایران زمین ادوار مختلف تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوران شکوهمند انقلاب اسلامی و سپس دفاع مقدس مطالبی به تفصیل بیان شد. در ادامهٔ آن مقاله، باید توجه داشت که از میان تمام فعالیت‌های زنان این مرز و بوم که هر یک در جای خود همچون نگینی می‌درخشند و به ستون استواری برای آیندهٔ روشن جمهوری اسلامی ایران تبدیل‌گشته برخی وقایع و عرصه‌ها متأسفانه گاه تا سال‌ها مورد غفلت دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای بوده و همین غفلت موجب از دست رفتن امکان ثبت و حفظ خاطرات و اسناد آن وقایع شده است، و هر زمان که به همت جوانان مؤمن و انقلابی از نهانخانهٔ یادها و خاطرات، کشف و در معرض دید و مطالعه قرار می‌گیرد، موجب اعجاب هر بیننده‌ای می‌شود تا جایی که اگر برخی شواهد و مستندات همراه آن خاطرات نبود تصور غیرواقعی بودن آن به ذهن خطور می‌کرد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در مهرماه سال جاری در دیدار با دست‌اندرکاران کنگرهٔ شهدای استان زنجان ضمن تأکید بر انجام فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی در خصوص دفاع مقدس و شهدای عظیم‌شان به نکتهٔ مهم دیگری اشاره کرده‌اند و آن لزوم تحلیل‌ها و استنتاج‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی دربارهٔ خاطره‌نویسی‌ها و مراسم باشکوه تشییع پیکر مطهر شهدا در

هماهنگی و امکانات لازم بود، نقش مهم و اصلی در دفاع در برابر دشمن و پشتیبانی از رزمندگان ایران برعهده عموم اهالی میهن دوست شهرهای مختلف خوزستان قرار گرفت. جوانان دلیر خوزستانی وظیفه جلودگری از پیشروی دشمن را عهده‌دار شدند و بسیاری از طبقات مختلف مردم نیز به انجام امور پشتیبانی از دفاع مقدس پرداختند: از تأمین مواد غذایی و البسه گرفته تا تهیه اقلام پزشکی و ملزومات عمومی رزمندگان. در این میان و با توجه به وضعیت آب و هوای خوزستان و آثار و تبعات جنگ و کمبود امکاناتی همچون لباس و پتو و ملافه، برخی از شیرزنان در اهواز و اندیمشک به صورت کاملاً خودجوش مرکزی برای شستن لباس‌ها و پتوهای برگشتی از خط مقدم به پا کردند تا این اقلام پس از شست‌وشو و آماده‌سازی مجدداً مورد استفاده رزمندگان قرار گیرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در همان هفته‌های اول حمله دشمن، با اذن حضرت امام (ره) برای حمایت از رزمندگان و کمک به تأمین نیروی انسانی و جمع‌آوری امکانات به خوزستان رفته و در آنجا مستقر شدند در خاطرات خود از روزی یاد می‌کنند که از سالتی بازدید کرده‌اند که زنانی لباس‌های خونین و خاک‌آلود رزمندگان را در آنجا می‌شستند و پارگی لباس‌ها را رفو می‌کردند و بعد از اتوکشی آنها را آماده ارسال به خط مقدم می‌ساختند. ایشان از کار آن بانوان به عنوان کار سخت و عظیمی یاد می‌کنند که هیچ‌کس هم از آنها خبر ندارد. آری حماسه این مهربانان غیور اهوازی و اندیمشکی، همچون صدها حماسه دیگر، ناگفته و مغفول مانده است. اینک به برکت بصیرت دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی و به همت هشت تن از بانوان جوان نسل جدید انقلاب، تحقیق جامعی درباره تاریخ شفاهی مجاهدت بانوان اندیمشک صورت گرفته و نتیجه آن به قلم روان و تأثیرگذار خانم فاطمه سادات میرعالی به رشته تحریر درآمده و با نام حوض خون در گنجینه آثار مکتوب فاخر دفاع مقدس قرار گرفته و منتشر شده است. متن روایت‌های روایان و تصاویر موجود در این کتاب، ترسیم‌کننده صحنه‌های بی‌بدیل و اعجاب‌آور و شگفت‌انگیزی است که اگر مدارک و مستندات متقن برای آن وجود نداشت شاید باور مجاهدت این مجاهدان خاموش و بی‌ریا و گمنام برای آیندگان بسیار دشوار می‌نمود. خصوصیات مشترک این ۶۴ تن از مهربانان و شیرزنان را می‌توان در چند عنوان خلاصه کرد:

۱. پرورش یافته در خانواده‌های مذهبی، متدین و آشنا و مأنوس با سنت عزاداری سالار شهیدان؛

۲. در ظاهر، متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه و در باطن، از متممگین به ثروت معنویت و خلوص و بصیرت

۳. تعلق شدید عاطفی به سرزمین و مردم ایران؛

۴. اهدای شهید یا شهیدانی از خانواده خود از جمله پدر، همسر، فرزند، برادر و...؛

۵. گذشتن از سلامتی و جان و مال خود برای کمک به رزمندگان دفاع مقدس؛

۶. بی‌توقعی و گمنامی و پرهیز از خودنمایی تا جایی که برخی از آنان با حفظ ناگفته‌های خود، از دیار فانی به عالم باقی مهاجرت کردند یا بر اثر بیماری و کهنوت سن، توانایی بازگ کردن آنها را از دست داده‌اند.

خواندن این کتاب هر انسان آزاده‌ای را خجالت زده می‌کند و بی‌اختیار به تعظیم در برابر این بانوان وامی‌دارد. نکته امیدوارکننده در ماجرای تحقیق و تدوین و انتشار این کتاب، حضور جوانان نسل جدید انقلاب است. خانم میرعالی نویسنده این کتاب متولد ۱۳۶۹ است که با همراهی دیگر همکاران خود، از اوایل سال ۱۳۹۴ مصاحبه با بانوان فعال در بیمارستان شهید کلانتری و رختشویی را آغاز می‌کند. براین اساس، نویسنده کتاب در اوایل ۲۵ سالگی خود، یعنی در اوایل جوانی خود، بوده و همچون دیگر همکاران تحقیق این کتاب، به جمع‌آوری مصاحبه و تحقیق درباره مجاهدت ناگفته بانوانی اقدام کرده‌اند که سال‌ها با ایام حادثه فاصله داشته‌اند. چراکه ماجرای حوض خون به اواخر سال ۵۹ مربوط می‌شود، جنگ تحمیلی در سال ۶۷ پایان یافته و نویسنده این کتاب دو سال پس از پایان جنگ تحمیلی چشم به این جهان گشوده است.

یکی از روشن‌ترین شواهد و دلایل استمرار جریان ناب و اصیل انقلاب اسلامی همین است که نگاه جوان متولد ۶۹ را بر حادثه حماسی سال ۵۹ می‌گشاید و از این جوانان، سفیران پیام دفاع مقدس به نسل‌های بعدی می‌سازد.

حوض خون در سال ۱۳۹۹ منتشر می‌شود به قلم جوان متولد ۱۳۶۹ و راوی ماجراهای سال ۱۳۵۹. از آن واقعه تا ظهور کتاب حوض خون، چهار دهه گذشته و چهل سال دوران یک نسل کامل است. این انقلاب زنده است وقتی یکی از حماسی‌بانوان رختشویی حوض خون در مصاحبه با محققان کتاب در سال ۱۳۹۶ بعد از آنکه می‌گوید تا حالا شده آن قدر لکه‌های خون راتوی دست بسابی تا خون از دست خود جاری شود؟ بگوید: راهی نداری برویم سوریه لباس رزمنده‌ها را بشویم؟

سخن آخر اینکه کتاب حوض خون راهی است به حوض کوثر، چشمه‌ای است که می‌توان وجود خود را در آن شست و شوداد و به طهارت باطنی دست یافت. ان شاء الله.

گفت‌وگو با سرکار خانم فاطمه سادات میرعالی نویسنده کتاب «حوض خون»



مجاهدت زنانه پای حوض خون

رهبرانقلاب در دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری کنگره شهدای استان زنجان با اشاره به کتاب حوض خون، بیان کردند: «من اخیراً یک کتابی خواندم به نام حوض خون - البته من در اهواز دیده بودم، خودم مشاهده کردم آن جایی را که لباس‌های خونی رزمندگان را و ملحفه‌های خونی بیمارستان‌ها و رزمندگان را می‌شستند؛ این کتاب تفصیل این چیزها را نوشته؛ انسان واقعاً حیرت می‌کند؛ انسان شرم‌منده می‌شود در مقابل این همه خدمتی که این بانوان انجام دادند در طول چند سال و چه زحماتی را متحمل شدند؛ این‌ها چیزهایی است که قابل ذکر کردن است.» (۱۴۰۰/۷/۲۴). در همین راستا با نویسنده این کتاب، سرکار خانم فاطمه سادات میرعالی در خصوص این کتاب و داستان مجاهدت زنان اندیمشکی در روزهای جنگ تحمیلی به گفت‌وگو نشستیم.

نداریم. اگر در این کار وارد شدید، باید به شیوه منطقی راوی راقاع کنید. مثلاً، من از سال ۹۴ به‌طور مداوم با یکی از سوزدها در ارتباط بودم. او خیلی به من احترام می‌گذاشت، ولی حرف نمی‌زد، تا سال ۹۷ که دیگر کتابم تدوین شده بود. بالاخره خدا خواست و بعد از سه سال توانستم. من وقتی درسیج دانشجویی کار می‌کردم، همیشه دغدغه‌ام این بود که چرا ما قهرمان‌های واقعی هر منطقه و محله را معرفی نمی‌کنیم؛ چرا باید در این زمینه این قدر خلأ داشته باشیم که جوانان ما به دنبال رمان‌های خارجی بی‌محتوا بروند. اگر نسل جوان و نوجوان ما خوراک مناسب داشته باشد، قهرمانان زندگی خود را می‌شناسد. بیشترین دغدغه من، معرفی الگو و سبک زندگی همین آدم‌ها بود. در زمان جنگ آن‌ها فقط رزمنده پشت جبهه نبودند، بلکه مادر و همسر هم بودند. هیچ‌کدام از این نقش‌ها را هم فدای دیگری نمی‌کردند، با اینکه بچه کوچکش را در خانه می‌گذاشت و به رخت‌شویی می‌رفت. می‌توانیم بگوییم اینجا فدا کرده، ولی واقعاً این‌طور نبوده است. آنجا هم با فکر و منطق پیش‌رفته، شب بیدار مانده و برای بچه‌اش غذا درست کرده، به درس و مشقش رسیده و بعد رفته است. اگر ما این‌ها را خوب معرفی کنیم، می‌توانند بهترین مشاوره برای زندگی باشند.

هنگام تولید و نگارش کتاب اذیت شدید؟

بله، وقتی می‌خواهی کار فرهنگی انجام دهی، کانه باید لباس رزم بپوشی و خودت را برای هر تیر و ترکشی آماده کنی.

اگر یک معرفی اجمالی بفرمایید، ممنون می‌شوم.

فاطمه سادات میرعالی هستم، نویسنده کتاب «حوض خون»؛ از سال ۹۳ در حوزه تاریخ شفاهی کار پژوهشی را شروع کردم.

ایده اولیه کتاب از کجا شروع شد؟

ایده اولیه کتاب مربوط به سال ۹۳ است. من بعد از انجام کارهای میدانی و رصد‌ها به این نتیجه رسیدم که خیلی از موضوعات پشت جبهه کار نشده است. یکی از این موضوعات، رخت‌شویی بود. نه تنها رخت‌شویی، بلکه کارهای دیگری هم انجام دادند؛ اما من با محوریت رخت‌شویی سراغ این خانم‌ها رفتم و به دیگر مسائل آن‌ها هم پرداختم.

از مشکلات و موانع این راه برای ما بگویید؛ چقدر سخت بود؟ چه برخوردی با شما داشتند؟

سختی زیاد بود. البته الآن تمام آن سختی‌ها به شیرینی تبدیل شده؛ چون قبلاً هیچ کار پژوهشی روی این موضوع انجام نشده بود، راضی نمی‌شدند که با ما همکاری کنند. برخی می‌گفتند این همه سال کجا بودید، برخی هم می‌گفتند کارهای ما برای خدا بود. خلاصه به سختی راضی به همکاری می‌شدند. از طرفی، آقای مهدی نژاد از اول گفته بود که ما در کارمان نمی‌شود و نمی‌توانم

قرار نگرفتند. این درست است که ابتدا باید کتاب معرفی و دیده شود، ولی یک بُعد کار را بیان است که باید به آن‌ها هم پرداخت. من به شخصه از اینکه هر جایی می‌روم و مصاحبه می‌گیرم واقعاً اذیت می‌شوم. انگار مجبورم این کار را انجام بدهم. الآن باید به جای من، آن راوی اینجا باشد. ما نباید کاری کنیم که هم خودشان و هم مجاهدت‌های خالصانه و گمنامی‌شان دیده نشود. الآن بسیاری از افراد بعد از خواندن کتاب، کنجکاو هستند که این راویان را ببینند. درست است که من تلاش کردم و عکس و فعل راویان را در انتهای کتاب چاپ کردم، ولی همین راویان باید دغدغه باشند. اینکه به جای من راویان بیایند و صحبت کنند، خیلی قشنگ تر است.

❖ بعد از جنگ تا الآن، مراسمات و مکان‌هایی برای بزرگداشت دفاع مقدس در نظر گرفته شده؛ فکر می‌کنید چه کارهای دیگری می‌توان انجام داد؟

همیشه این راویان و خانواده‌های شهدا هستند که در یادواره‌ها و کنگره‌ها شرکت می‌کنند و خدمت مسئولان می‌رسند که این موضوع جای تأسف دارد. ما گروهی به نام رهروان زینبی داریم که خدمت مادران و همسران شهدا می‌رسند. ایده اول گروه ما این بود که به مناسبت روز مادر و همسر یادواره‌ای برای مادران و همسران شهدا برگزار کنیم. بعد با اینکه خودمان آن‌ها را با ماشین به یادواره می‌آوردیم، با خود فکر کردیم که اگر بچه‌ها و همسرانشان بودند، به خانه رفته و به آن‌ها کادو می‌دادند، یا آنان را به سینما و فضاهای تفریحی و عمومی می‌بردند. سال‌های بعد ما به خانه این عزیزان می‌رفتیم. الآن هم باید خدمت این عزیزان برسیم، حتی اگر برای تولید مستند و کلیپ باشد، همه باید حال و زندگی فعلی این خانواده‌ها را ببینند. شاید نسل جوان و خیلی از افراد بگویند که این‌ها فقط مال کتاب‌ها و فیلم‌هاست، اما وقتی واقعیت زندگی آن‌ها را ببینند، با اوج تراژدی و ارتباط برقرار می‌کنند. ان شاء الله شرایطی فراهم شود که ما خدمت این عزیزان برسیم. آن‌ها ولی نعمتان انقلاب هستند و باید از آنان تشکر کنیم، چراکه بار دیگر جهاد کردند و پای کار آمدند و این خاطرات را گفتند. واقعاً این نوعی جهاد است و ما باید خدمت آن‌ها برسیم. دغدغه خود من هم این است که راویان و زندگی‌شان دیده شود و خدمت آن‌ها برسیم. باید از آنان تجلیل شود.

اذیت شدن زیاد بود، از این جهت که می‌دیدم این خانم مشکل ریوی پیدا کرده، دست‌هایش زخم‌اند و خیلی از آسیب‌های دیگری که دیده نشد. او خودش نخواست دیده شود، ولی نقش ما چه بوده؟ من از این که تکه پیکرها را جمع می‌کرده و بچه خودش مفقود بوده واقعاً اذیت می‌شدم. این خاطرات در کتاب هست که تکه پیکرها را از لای ملحفه‌ها جمع می‌کنند و حالشان بد می‌شود، ولی مقاومت کرده و سرود حماسی می‌خوانند که به سمت آن حزن و اندوه و گوشه‌گیری نروند. بچه‌هایش زیر آوار مانده و شهید می‌شوند و خودشان هم مجروح می‌شوند، ولی با این شرایط نخواستند که از لحاظ وضع زندگی و معروفیت دیده شوند. جالب است که همین طوری پای انقلاب مانده‌اند. آن‌ها می‌ترسیدند که با من صحبت کنند و من این مصاحبه را علیه جمهوری اسلامی برای شبکه‌های خارجی بفرستم. یکی از خانم‌ها که در حد نهضت سواد داشت، به من گفت که این‌ها را برای چه می‌گیری، نکنند می‌خواهی برای شبکه‌های خارجی بفرستی و علیه ایران از این‌ها استفاده کنی. این همه تفکر و نگاه خوب پای انقلاب مانده‌اند و دغدغه‌شان کمک به مردم است. آن‌ها هنوز هم در همه چیز پیشرو هستند؛ در کمک به هنگام سیل، زلزله، کرونا، ازدواج، نیازمندان و... برای همه کمک جمع کرده و جوان‌ها و خانواده‌ها را برای کمک به دیگران تشویق می‌کنند.

❖ از زمان جنگ تا به حال هنوز مشغول چنین کارهایی هستند؟ چگونه آدم این‌طور می‌شود؟

بله، آنان با اعتقاد و باورشان در چنین کارهایی فعالیت می‌کنند. به اصطلاح یک موجی راه افتاد و آن‌ها به آن موج ورود پیدا کردند. به نظر لازمه این راه بصیرت و آگاهی است. با اینکه آن‌ها سواد خواندن و نوشتن نداشتند، اما بصیرت کافی داشتند. برای همین است که جانمی‌زنند.

❖ از باز خورد های کتاب قبل از اظهار نظر رهبری بگوئید.

قبل از چاپ و انتشار، من برای خانم‌ها کتاب را خواندم و تأییدشان را گرفتم. بعد از چاپ کتاب، با تیم پژوهشی و دوستانمان برای هر کدام کتاب بردیم. بعضی صاحب نظران در رسانه برای کتاب نظر می‌دادند و من نظراتشان را دنبال می‌کردم و می‌دیدم. بیشتر نظرات این بوده که این موضوع واقعاً بکراست و جای آن در حوزه ادبیات دفاع مقدس خالی بوده؛ حتی برای برخی وجود چنین کارهایی غیرقابل باور بود. خوب، بعد از نگاه رهبری، موجی به وجود آمد، اما متأسفانه راویان خیلی مورد توجه





می بیند، تغییر شغل می دهد. تغییر شغلش هم به خاطر مبارزات سیاسی اش بوده، حتی تا دست فروشی هم پیش می روند. به خاطر فعالیت های سیاسی اش به زندان می افتد و مدتی بعد هم آزاد می شود. در اول انقلاب، ایشان مسئول خیلی از نهادها و مجموعه های فرهنگی در اندیمشک می شود و بسیج نیروهای مردمی راه می اندازد. در اوایل جنگ که دشمن تا کرخه می رسد، فرمانده نیروهای مردمی می شود و بعد از آن به آبادان می رود و در فیاضیه مجروح می شود. بعد از مجروحیت، دوباره به جبهه برمی گردد که در عملیات خیبر مفقود می شود و سال ۷۳ پیکرش برمی گردد. این خلاصه ای از زندگی ایشان است؛ اما ایشان از بچه های به ظاهر انقلابی خیلی خیلی خوردند. خیلی تلاش کرد، زمین خورد و بلند شد، ولی کوتاه نیامد. ان شاء الله ما هم بتوانیم همانند ایشان فعالیت کنیم و کم نیاوریم.

تمام سوژه های تان مربوط به منطقه خودتان است؟

بله، در گام اول این گونه بود، ولی الان این طور نیست. مثلاً، الان یکی از کارهایمان مربوط به ایلام است. ما این کار گروه را در استان خوزستان راه انداختیم و الان گروه شهر ایزده و شوش و اهواز در حال مستقل شدن هستند. ما گروهی هم داریم که علاوه بر کارهای پژوهشی، کارهای جهادی هم انجام می دهد. یک فروشگاه مهربانی دارد که تمام سود حاصل از این فروشگاه خرج کار خیر و نیازمندا می شود. قسمت کار گروه قرآنی و تفسیر هم دارد. در اصل یک مجتمع فرهنگی - پژوهشی با کارگروه های ویژه خودش است.

اشاره ای به گروه جهادی کردید. این گروه تاریخچه کاری می کنند؟ کدام مستقرند و چه فعالیت هایی دارند؟

حقیقتاً من بدون آن گروه هویتی ندارم. ابتدا اسم گروه تاریخ شفاهی شهید جواد زیوداری بود، بعد به مجتمع فرهنگی - پژوهشی شهید جواد زیوداری تبدیل شد. این گروه از سال ۹۳ با هدف فعالیت در حوزه ادبیات دفاع مقدس تأسیس شد. فعالیت های ما در حدود شش متر از کانون مسجد امام حسین علیه السلام شروع شد. تمام وسایل هم از خودمان بود. کم کم بچه های دیگری را وارد کردیم، آموزش هایی دیدیم و آموزش دادیم. به جز آقای مهدی نژاد، هیچ کدام از ما سابقه کارهای فرهنگی و پژوهشی عمیقی نداشتیم. نیروهایی که وارد می شدند، دوره های آموزشی پیاده سازی، تحقیق و تدوین می دیدند. با گذر زمان، در حوزه پژوهش به سطح مطلوبی رسیدیم که الان هم در استان خوزستان و هم در کشورهای مشاوره انجام می دهیم. البته در حوزه های دیگر هم ورود کردیم. ما الان در حوزه پژوهش، تیم تحقیق، تیم تدوین، تیم ویراستار و اعلام نویس داریم. الحمد لله الان بچه ها در تمامی کارها توانمندند.

یک توضیحی راجع به شهید زیوداری می دهید؟

این شهید متولد ۱۳۳۱ هست. ایشان یکی از لیدرهای انقلابی در اندیمشک و استان خوزستان بود. قبل از این، به عنوان نخبه در شرکت نفت کار می کرد، ولی چون در آنجایی عدالتی زیادی

از جایی کمک نگرفتید؟ در مورد مسائل اقتصادی گروه چه کردید؟

ما برای مجتمع از جایی کمک نگرفتیم؛ یعنی هیچ جا به ما کمک نمی‌کند. ما اصلاً خرج نمی‌کردیم. مثلاً، برای کارهایمان از برگه باطله استفاده می‌کردیم. خواهر یکی از بچه‌ها در کافی‌نت بود و برایمان برگه‌های روسفید می‌آورد و ما هم گوشه‌گوشه این برگه‌ها را استفاده می‌کردیم. بچه‌ها خیلی از وسایل را از خانه‌هایشان می‌آوردند؛ حتی ما سال اول در آن گرمای خوزستان، کولر نداشتیم. خانم‌ها با لباس و چادرهای خیس شده پای کار می‌نشستند. بعد با کمک مردمی، دو کولر قرض کردیم و از هروسيله‌ای مثل فرش و صندلی که کسی در خانه نیاز نداشت، استفاده می‌کردیم. این کولرهایی هم که الآن استفاده می‌کنیم، برای واحد اثر نشانمان است که اسناد از بین نروند، ولی بچه‌ها در همان گرما کار می‌کنند.

اگر هم از نهادی پولی تهیه می‌کردیم تماماً آن مبلغ را هزینه پروژه می‌کردیم. هیچ‌کس پول پروژه‌ها را خرج خود نمی‌کرد و همه در اختیار گروه بود. مثلاً، وام‌های ماهانه و خانگی می‌گذاشتیم. حالا هزینه‌های کم برای ما خانم‌ها راحت‌تر بود، اما برای آقای مهدی نژادی که سه بچه دارد واقعاً خیلی سخت بود. ایشان باید تمام این جوانب را در نظر می‌گرفت که چطور می‌خواهد بدون حقوق خانواده‌اش را اداره کند. من به چشم می‌دیدم که بعضی از بچه‌ها با همان یارانه زندگی خود را جلو می‌بردند. شاید این برای بعضی‌ها شوخی باشد. ما حتی برای گرفتن مصاحبه اصلاً سوار ماشین نمی‌شدیم. مثلاً، اگر مصاحبه‌مان ساعت چهار بود، از ساعت سه پیاده راه می‌افتادیم تا چهار برسیم. هوا هم گرم بود. خب، اگر کسی به گروه ما بیاید و از نزدیک آنجا را ببیند، متوجه می‌شود که ما با کمترین و ضعیف‌ترین امکانات در حال انجام کار هستیم. البته با گذر زمان، سطح کار ما پیشرفته‌تر و بهتر شد و الآن الحمدالله در شرایط خوبی هستیم.

چند نفر هستید؟

حدود پانزده نفر تدوینگر و نویسنده داریم که کتاب می‌نویسند و در اندیمشک هستند. ما به غیر از اندیمشک، با خیلی‌ها در ارتباطیم. مثلاً، الآن با بچه‌های تبریز و مشهد کار پیاده‌سازی انجام می‌دهیم.

در پایان، اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

به نظر من اگر بیمارستان با آن همه ساختمان و تجهیزات و امکانات جمع نمی‌شد، می‌توانست تا همین الآن به آن منطقه محروم بهترین خدمات درمانی را بدهد. به جای اینکه با هزینه‌های میلیاردی موزه دفاع مقدس فانتزی و تئوری بسازیم، موزه دفاع مقدس واقعی را حفظ کنیم. یکی از دغدغه‌های اصلی من این است که این خانم‌ها دیده شوند. چهل سال گذشت، مگر قرار است آن‌ها چقدر عمر کنند. این کتاب این قدر درگیر روند چاپ شد که متأسفانه چهار نفر از این خانم‌ها کتاب را ندیدند. واقعاً برایم دردناک بود. الآن گروه ما در حال رسانه‌ای کردن این بانوان است، اما ما با موبایل این کار را انجام می‌دهیم! قطعاً اگر نهادی وارد عمل شود، با امکانات بیشتر و بهتری این کار انجام می‌شود. بچه‌های ما در حوزه فیلم‌نامه‌نویسی هم توانمندند و در حال نوشتن فیلم‌نامه هستند، ولی چون کار اولشان است، خیلی مورد توجه قرار نخواهد گرفت. اکثر بچه‌ها از صفر شروع کردند. اکثر کارهای اول دیده نمی‌شود و فرصت کم است. ان‌شاءالله خداوند لطفی کند و کارهای بچه‌ها دیده شود.

بخشی از کتاب را که خودتان دوست دارید برای ما بخوانید.

اتاق پر بود از لباس. نشستم کنار یکی از تشت‌ها. لباس‌ها را خیس کردم و تایید ریختم رویشان. لکه‌ها را با دست ساییدم تا شسته شوند. دستم را از تشت بیرون کشیدم. یک دفعه شوکه شدم؛ از دست‌هایم خون می‌چکید. از خواب پریدم. هوا روشن بود. «ای داد بی‌داد! باز خواب موندم.» نماز خواندم. با عجله چادر سر کردم و راه افتادم سمت بیمارستان شهید کلانتری. به اطرافم توجه نمی‌کردم. زمستان بود و هوا سرد. آن قدر با عجله و تند راه می‌رفتم که تنم خیس عرق شد. توی دلم به خانم‌ها بدویی راه گفتم که باز در زنده‌اند و من را جا گذاشتند. تصمیم گرفتم هرچه اصرار کنند دیگر آن‌ها را نبخشم. رسیدم جلوی نگهبانی، گیت بسته بود. با دست محکم زدم به پنجره نگهبانی: «انگار تو هم مثل من خواب موندی، در را باز کن.» آمد دم در و گفت: «مادر این وقت صبح کجا می‌خوای بری؟!» گفتم: «بعد این همه سال من رونمی‌شناسی؟! خونه بابام که نمی‌رم. او دم لباس‌های زرمنده‌ها را بشورم.» گفت: «مادر حواست کجاست؟ شش ماهه بیمارستان جمع شده!» تکیه دادم به زده جلوی در و با گریه به بیمارستان نگاه کردم.

هیچ تخیلی در کتاب نیست و همه چیز کاملاً واقعی است.



رخت شویی اندیمشک در دفاع مقدس

تمثیلی از شهادت زهرا علیها السلام ست حوض خون / یا حوض کوثری ست که اینجاست حوض خون
با چشم‌های زینبی و بانگاه عشق / وقتی که بنگریم، چه زیباست حوض خون
هرگز گمان به روز فراموشی اش مبر / هر لحظه پیش دیده‌ی بیناست حوض خون
با خون عشق، مسح کشیده‌ست بر سرش / وقت نماز عشق چه گویاست حوض خون
دروسع خویش خواندم و دانستم این قَدَر / در خشکسال عاطفه، دریاست حوض خون
ای حوض خون کرانه تویی؛ بی‌کران تویی / راهی ازین زمانه به هفت آسمان تویی

بخشی از ترکیب بند حوض خون
سروده سرکار خانم نغمه مستشار نظامی

پیام مادر شهیدی که آیت الله خامنه‌ای به امام رساندند

زن مسلمان ایرانی الگوی فداکاری در راه آرمان

«من شاید این خاطره را بارها گفته باشم - البته خاطره فراوان است، صدها جا، شاید خیلی بیشتر از این - در یکی از شهرها که زمان ریاست جمهوری رفته بودم. بعد که سخنرانی کردم و برگشتم بیایم، مردم دوروبر ما اجتماع کرده بودند و اظهار محبت میکردند، من هم میرفتم طرف ماشین که سوار بشوم، شنفتم که یک خانمی از پشت سر در وسط جمعیت مرتب صدا میزند و اسم بنده را می‌آورد. فهمیدم کار مهمی دارد؛ ایستادم. گفتم بگذارید این خانم بیاید ببینم چه کار دارد که در این جمعیت این جور داد میکشد. آمد جلو، گفت که آقا پسر من اسیر شده بود - به نظرم، حالا درست یادم نیست، شاید گفت تنها پسر من؛ احتمال میدهم گفت تنها پسر من - چند روز پیش اطلاع پیدا کردم که در اسارتگاه شهید شده؛ به امام بگویید که - شاید مثلاً به این تعبیر، حالا جزئیاتش یادم نمانده، البته یادداشت کرده‌ام، بارها هم گفته‌ام - فدای سرتان؛ و اگر باز هم پسر داشته باشم، باز هم میفرستم. این پیغامی بود که یک مادر [شهید گفت]. ببینید این روحیه را! من آمدم به امام این را عرض کردم، امام گریه اش گرفت؛ از شنیدن این سخن و این احساس، اشک به چشم امام آمد. این روحیه‌ها برای چه کسی بود، برای چه بود؟ جز برای خدا یک چنین چیزهایی را انسان نمیتواند مشاهده کند که مادر دو شهید بچه‌هایش را خودش ببرد داخل قبر بگذارد و گریه نکند! یا بخواد از دوروبری‌هایش که گریه نکنند، بگوید من بچه‌هایم را در راه خدا داده‌ام، خوشحال هم باشد؛ اینها آن آرمان است.» (۱۳۹۵/۰۷/۰۵)

خوشحاله

عباسگردان بی‌ریا و گمنام

اولین احساس، پس از خواندن بخش‌هایی از کتاب حوض خون، احساس شرم از بی‌عملی در مقایسه با مجاهدت این مجاهدان خاموش و بی‌ریا و گمنام بود. آنچه در این کتاب آمده بخش ناشناخته و ناگفته‌ئی از ماجرای عظیم دفاع مقدس است.

رهبرانقلاب اسلامی | مهرماه ۱۴۰۰



موسسه پژوهشی فرهنگی



مقر: تهران، ولسلر شاه، حضرت آیت‌الله العظمی‌نماینده امام زمان (عج)،



مجموعه محصولات چندرسانه‌ای
درباره کتاب حوض خون

